



«شما گوینده ثابت نقشهای مارلون براندو» بودید. می‌خواهیم از تلخ‌ترین خاطره خودتان درباره براندو بگویید؟

همان سال چند شب قبل از مرگ براندو داشتم فیلم «امتیاز» را نگاه می‌کردم و هر بار که براندو با آن تیپ عجیب و غریب می‌دیدم افسوس می‌خوردم اینها هم از بازی روزگار است. صبح روز بعد داشتم وارد استودیو می‌شدم دیدم دو نفر خبرنگار دم در استودیو ایستاده‌اند، پرسیدم چه فرمایشی دارید؟ گفتند مارلون براندو دیشب فوت کرده آمده‌ایم نظر شما را جویا شویم. دیگر چیزی نفهمیدم، بدنم از کار افتاد. وای براندو! انگار یک قسمت از بدنم جدا شد. تمام فیلم‌های بارانداز، دزیره، زنده باد زاپاتا از جلوی چشماتم رژه می‌رفت. از آن دو خبرنگار عذر خواهی کردم. حال درستی نداشتم و آنها را به روز بعد و عده دادم. آمدم دفترم روی صندلی ولو شدم. یکی دیگر از افسانه‌هایم گرفتار مرگ شده بود. چشمان نافذ او زیر آن ابروان پر پشت جلوی چشمم بود. یاد زنده باد زاپاتا افتادم، آن جایی که با کشاورزان مکزیکی به دیدن رئیس جمهور رفته بود و از او تقاضای زمین می‌کردند و رئیس جمهور قبول نمی‌کرد.

بعداً دیدم وارد چه رشته‌ای در دانشگاه شدید و چرا ادامه تحصیل ندادید؟

در رشته دبیری مشغول به تحصیل شدم به امید اینکه در آینده دبیر آموزش و پرورش شوم. داستان از زمانی شروع شد که در دوران تحصیل سال اول دانشگاه با عده‌ای از بچه‌های تئاتر تهران دوست شدم و پایم به محافل هنری باز شد و روزی همان دوستان به من پیشنهاد کردند که بیا در یک فیلم عربی که در حال دوبله است یک نقشی را حرف بزن. من اصلاً با استودیو دوبله آشنا نبودم و فیلم‌ها قبلاً در ایتالیا دوبله می‌شد. کنجکاو شدم بروم استودیو دوبله را ببینم. استودیو را دیدم، میکروفن‌ها و استودیوی ضبط و فیلم‌های هندی و عربی که فارسی می‌شدند همه چیز برایم جالب بود در آن فیلم عربی نقش بلندی را حرف زد و با همان دوستان به دیگر استودیوهای نیز سر کم کشیدم تا اینکه شش ماه گذشت و من دوبلور شده بودم و همین باعث شد در سال دوم، دانشگاه را رها کنم و به دوبله بچسبم. پدرم با این قضیه خیلی مخالف بود.

چرا در پدر خوانده جای مارلون براندو حرف نزدید؟

یادم هست که استودیو سازنده فیلم یک نماینده فرستاده بود تا دوبلور را انتخاب کند و دلیل می‌آورد که لحن مارلون براندو در این فیلم با تمام فیلم‌هایش فرق می‌کند همان طور که انتخاب این هنرپیشه برای فیلم پدر خوانده نیز غیر منتظره بوده چرا که کارگردان دنبال بازیگر می‌گشته و به توصیه مدیر تهیه که براندو را پیشنهاد داده بود، اعتنا نمی‌کرده و از آژانس‌های بازیگری درخواست عکس هنرپیشه کرده بود. مارلون براندو نیز مانند نقش فیلم، خودش را گیر می‌کند و عکس می‌گیرد و به صورت گمنام برای کارگردان ارسال می‌کند. کاپولا با دیدن آن عکس در میان عکس‌ها می‌گوید این همان پدر خوانده است و وقتی

در آمریکا سوپر مارکت داشتم

رفتیم زن بگیریم، گفتند چه کارهای؟ گفتیم: دوبلور. گفتند: برو با ما. سر جوخه آمدند ادیم، دوبلور که هیچی...

اینها بخشی از گفتگوی اختصاصی مجله اطلاعات هفتگی است با چنگیز جلیوند سلطان دوبله فارسی. «چنگیز جلیوند» یکی از صداهای جاودانه در هنر - صنعت دوبلاژ ایران و از پیشکسوتان این عرصه است که تاکنون به جای بازیگران مطرح بسیاری در سینمای ایران و جهان صحبت کرده است.

از غیبت ۲۵ ساله و مهاجرتش می‌گوید که به خاطر بچه‌ها پیش که در اروپا تحصیل می‌کرده‌اند مجبور به ترک وطن شده تا آنها را سرپرستی کند و عجبی که توانسته بود از عشق و حرفه‌اش دل بکشد. بعدها مسافر ننگه دنیا می‌شود و در آن دیار به هر کاری دست می‌زند تا بچه‌ها به سر و سامان برسند. بعد از این احساس می‌کند که باید برگردد و دوباره دل خودش و دوبله برسد. چنگیز جلیوند متولد سال ۱۳۱۹ است. از سال ۱۳۳۶ بازیگری در تئاتر را تجربه کرد و از ۱۳۳۸ وارد حرفه دوبله شد. جلیوند با استعداد و پشتکاری که داشت، خود دو سال بعد به مدیر دوبلاژی رسید. او گوینده بازیگرانی همچون مارلون براندو، پل نیومن، فردین، بهروز وثوقی، برت لنکستر، دین مار تین و... بوده است. جلیوند در سال ۱۳۵۸ به آمریکا مهاجرت کرد در سال ۸۲ به ایران بازگشت.

علیرضا صواب

از آن دو خبرنگار عذر خواهی کردم؛ حال درستی نداشتم و آنها را به روز بعد عده دادم. آمدم دفترم روی صندلی ولو شدم، یکی دیگر از افسانه‌هایم گرفتار مرگ شده بود. چشمان نافذ او زیر آن ابروان پر پشت جلوی چشمم بود

براندو را در حضورش می‌بیند از تعجب جامی خورد و ایمان می‌آورد که او چه قدرتی است.

به هر حال وقتی فیلم به ایران با نماینده آمد، قرار تست صدا گذاشتند که من قبول نکردم و آخر مرحوم نوربخش حرف زد و من هم جای جیمز کان در نقش سانی کورلتونه حرف زدم و بعد هم با سوسه روییک از عوامل فنی، ۱۰ دقیقه جای براندو به طور آزمایشی در تنهایی خودم حرف زدم که در آن موقع با حالتی عصبی و خش دار دیالوگ‌ها را با قدرت گفتم که خود نماینده کمپانی پارامونت سازنده فیلم وقتی آن تکه ۱۰ دقیقه‌ای را دید افسوس خورد و مرا به ناهار در رستورانی دعوت کرد و همان جا به من گفت تو صدایت هم ردیف یول براینر و ریچارد برتون است. می‌دانی که این صداها جز ۱۰۰ صدای برتر دنیا هستند. این حرف‌ها دردی را دوانمی‌کرد چرا که پدر خوانده از دست رفته بود و من که تمام نقش‌های براندو را حرف زده بودم در بهترین کارش محروم مانده بودم.

روند دوبله فیلم‌های فارسی به چه شکل بود؟

آن زمان وقتی فیلمی را دوبله می‌کردیم یک ارتباطی بین من و کارگردان بود و اصلاً هنرپیشه نمی‌آمد ببیند که ما چکار می‌کنیم و اصلاً وقت اینک بیانند سردوبلاژ را نداشتند و شاید هم فکر می‌کردند بیانند برایشان افت دارد! چرا که نمی‌توانستند به جای خودشان صحبت کنند ولی مرحوم فردین معمولاً در فیلم‌هایی که خودش کارگردان بود می‌آمد و یک نگاهی می‌کرد. فکر می‌کنم یکی از قشنگ‌ترین کارهایی که در سینما دوبله کردم فیلم طوقی ساخته علی حاتمی بود که به جای وثوقی و ملک مطیعی صحبت می‌کردم و هر دو، صداهایی کاملاً متفاوت داشتند. وقتی چیزی را به جای وثوقی گفتم حالتی بین براندو و نیومن داشتم که کاملاً روی صورت او می‌نشست. تقریباً ۷۰ درصد فیلم‌های وثوقی را من صحبت کردم و بقیه راهم افرادی مثل منوچهر اسماعیلی و منوچهر زمانی دوبله کردند.

دوبله این سه بازیگر بزرگ بهروز وثوقی و مرحوم

فردین و ناصر ملک مطیعی چگونه بود؟

بهر روز وثوقی، مرحوم محمدعلی فردین و ناصر ملک مطیعی سه تیپ مختلف بودند که هر سه را دوست داشتم، ولی جای فردین خیلی راحت و حساس بودم و همیشه سعی می‌کردم کار او متفاوت باشد. در آمریکا وقتی خبر فوتش را شنیدم گریه‌ام گرفت. اما در حالی که تمام تلویزیون‌های ایرانی در اروپا و آمریکا من را دعوت کردند تا درباره‌ی او صحبت کنم من جواب دادم و گفتم اگر فردین مرده من هم مرده‌ام.

قبل از رفتن کدام فیلم فارسی را دوبله کردید؟

سفر سنگ ساخته مسعود کیمیایی آخرین فیلم تقریباً همزمان با انقلاب اسلامی بود که مدیر دوبلاژ بودم و به جای سعیدراد صحبت کردم. «غازهای وحشی» و «شعله» هم آخرین فیلم‌های خارجی بودند. یک فیلم هم از سیلوستر استالونه بود که حتی آئونسش را گرفتیم اما فرصت نشد آنرا دوبله کنیم و ایران را ترک کردم.

علت ترک ایران در سال ۱۳۵۸ چه بود؟ چگونه توانستید از دوبله که عشق شماست دل بکنید؟

علت ترک ایران تحصیل فرزندانم بود. بچه‌هایم پیش از انقلاب در انگلستان درس می‌خواندند و باید برایشان پول می‌فرستادم که مشکل بود. با مادرشان صحبت کردم و دیدیم خودمان هم باید بالای سرشان باشیم و اگر برگردیم به تحصیلشان لطمه می‌خورد. همگی به آمریکا رفتیم و در آنجا مقیم شدیم تا بچه‌ها به سرانجامی برسند.

من عاشق کار دوبله بودم و عاشقانه این کار را دوست داشتم و ترک کردنش هم مثل این بود که یک چیزی را که به آن اعتقاد داشتم از بین برفته باشم و خیلی ناراحت بودم، یک وقت شغل، آدم را کنار می‌گذارد و یک وقت خود آدم، شغل را کنار می‌گذارد، من موقعی که کنار رفتیم هیچ عیب و ایراد و مساله خاصی نداشتم و خودم مجبور شدم شغلم را کنار بگذارم.

دیگر در ایران، از آن دوبله‌های درخشان و ماندگار